ستّاری و احتراز از عیب جوئی و از غیبت و افتراء

حضرت بهاءالله, حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



### لوح رقم (42) امر و خلق – جلد 3

## ٤٢ - ستّاری و احتراز از عیب جوئی و از غیبت و افتراء

از حضرت بهاءالله در سورة الهیکل است قوله الفضال : اِن اطّلعتم علی خطیئةٍ ان استروها لیستر اللّه عنکم انّه لهو الغفّار ذو الفضل العظیم .

و قوله الاعلی : فیا طوبی لعالمٍ لن یفتخر علی دونه بعلمه فیا حبّذّا لمحسنٍ لن یستهزءَ بمن عصی و یستر ما شهد لیستر اللّه عنه جریراتِه العظیم و انّه لهو خیر السّاترین کونوا یا قوم ستّاراً فی الارض و غفّاراً فی البلاد لیغفرکم اللّهُ بفضله ثمّ اصفحوا لیصفحَ عنکم .

و در مناجاتی است قوله الابدع : اَی ربّ اِن لم تظهر الغفلةُ مِن اینَ نصبتْ اعلامُ رحمتک و رفعتْ رایاتُ کرمک و اِن لم یعلن الخطاء کیف یعلم بانّک انت الستّار الغفار العلیم الحکیم نفسی لغفلة غافلیک الفداء بما مرّتْ عن ورائها نسماتُ رحمة اسمک الرّحمن الرّحیم ذاتی لذنب مذنبیک الفداء بما عرفتْ به اریاح فضلک و تضوّعات مسک الطافک کینونتی لعصیان عاصیک الفداء لانّ به اشرقت شمسُ مواهبک .

و در کلمات مکنونه است قوله عزّت کلماته : ای مهاجران لسان مخصوص ذکر من است به غیبت میالائید و اگر نفس ناری غلبه نماید به ذکر عیوب خود مشغول شوید نه به غیبت خلق من زیرا که هر کدام از شما بنفس خود ابصر و اعرفید از نفوس عباد من ... یا ابن الوجود کیف نسیت عیوب نفسک و اشتغلت بعیوب عبادی من کان علی ذلک فعلیه لعنة منی .

و قوله الاشفق : یا ابن الانسان تنفّس بخطاء احد ما دمت خاطئاً و ان تفعل بغیر ذلک ملعون انت و انا شاهد بذلک .

و در لوحی است قوله الابهی : مکتوب آنجناب ملاحظه شد قد حزنّا بما فیه ولکن حق جل و عز شاهد و گواه است که لایزال ناس را به محبّت و اتّحاد امر نمودیم اگر بریه حلاوت کلمات الهیه را که از مصدر امر نازل ادراک مینمودند البته بآنچه مأمور بودند عمل مینمودند ستّاریت حق بشأنی غلبه نموده که اگر صد هزار بار از نفسی خطا مشاهده شود ابداً ذکرش از قلم امر جاری نه بلکه عفو فرموده مگر نفوسی که اعراض از حق نموده‌اند این عمل حق چنانچه جمیع شاهد و گواهند لو لا یمنعهم الهوی عن الصّدق و الصّفا در این صورت عبادی که ناظر به منظر اکبرند متابعت حق نمایند تا چه رسد بآنکه ندیده بگویند و نشنیده را ذکر نمایند .

و در لوحی دیگر قوله الارحم : بسا از نفوس که ارتکاب نمودند آنچه را که منهیّ بوده و مع علم به آن از حق جلّ فضله اظهار عنایت و مکرمت بر حسب ظاهر مشاهده نموده‌اند این فقره را حمل بر عدم احاطه علمیّه کرده‌اند غافل از آنکه اسم ستّارم هتک استار را دوست نداشته و رحمت سابقه حجبات خلق را ندریده ای علی اسم غفّارم سبب تعویق عقاب بوده و اسم و هّابم علت تأخیر عذاب .

و در لوح خطاب به آقا جمال بروجردی است قوله الابهی : ای جمال غیب منیع لا یدرک ینوح و یبکی چه که استشمام نمینماید آنچه را که الیوم محبوب است اهل حق باید باخلاق صاحب امر ظاهر شوند انه هو ستّار العیوب و علّام الغیوب و غفّار الذّنوب .

و از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز : بدترین خلق انسانی و گناه عظیم غیبت نفوس است علی الخصوص صدور از احبای الهی اگر نوعی میشد که ابواب غیبت مسدود میشد و هر یک از احبای الهی ستایش دیگران را مینمودند آنوقت تعالیم حضرت بهاءالله نشر میافت قلوب نورانی میگشت روحها ربّانی میشد عالم انسانی سعادت ابدی مییافت امیدم چنان است که احبای الهی بکلی از غیبت بیزار شوند و هر یک ستایش یکدیگر نمایند و غیبت را نفس نقمت الهی بدانند تا بدرجۀ رسد که هر نفسی کلمه غیبت نماید در بین جمیع احبّاء رسوا شود زیرا مبغوض‌ترین اخلاق عیبجویی است باید تحرّی مدائح نفوس نمود نه تجسّس عیوب ناس بقدر امکان باید از عیوب چشم پوشید و از کمال نفوس بحث کنید نه از نقائص آنها.

و قوله اللّطیف :
هو الله
ای بنده حق آنچه مرقوم فرمودی معلوم گردید دلیل جلیل بر تذکّر و تنبّه در امر حضرت رحمن و رحیم بود از خدا خواهم که آناً فآناً در مراتب عشق و محبت الهیه و انجذابات وجدانیه و سنوحات رحمانیه ترقی نمائی و یار و اغیار را غمخوار و مهربان باشی در انجیل مذکور که شخصی حضرت مسیح را ای استاد نیکوکار خطاب نمود حضرت فرمودند که چرا مرا نیکوکار خطاب نمودی نیکوکار یکی است و آن خداوند است لهذا عبدالبهاء تا تواند دیدۀ خطاپوش خواهد و ستر نماید زیرا بیش از کلّ خود را گنهکار بیند و عاجز و قاصر در عبودیت پروردگار لهذا چون بقصور خویش مشغول به خطیئات دیگران نپردازد و همواره طلب عفو و غفران نماید و استدعای فضل و احسان اگر چنانچه از نفسی قصوری حاصل و من به مهربانی با او رفتار نمایم این نه از غفلت است بلکه چون به قصور خود معترفم و بحال خود ملتفت تعرّض به دیگری ننمایم در انجیل مذکور است که ضعیفۀ زانیه به حضور حضرت مسیح حاضر شد و اقرار کرد حاضرین گفتند چرا حکم برجم نمیفرمائی فرمودند هر کس مستحقّ حد شرعی نیست یعنی گناهی ننموده است برخیزد و این زانیه را رجم نماید جمیع چون نظر بخویش نمودند گنهکار یافتند لهذا هر یک بطرفی فرار نمودند حال این مقام است که باید همواره منظور نظر باشد و الّا کار مشکل است در قرآن میفرماید لو کنت فظّاً غلیظ القلب لا نفضّوا من حولک .

و قوله الجلیل : بعضی از احبّاء در سرّ سرّ مذمّت یاران دیگر نمایند و اساس غیبت را در نهایت متانت وضع نمایند و اسمش را دلسوزی امر اللّه گذارند البته کمال مواظبت را داشته باشید و جمیع را منع صریح نمائید زیرا هیچ چیز مضرتر ازین صفت عیبجوئی نه علی الخصوص بامر اللّه ابداً نباید نفسی کلمۀ و اشارۀ غیر لایق نسبت باحدی از احباء الله اظهار دارد عجبتُ لمن اشتغل بعیوب الناس و هو غافلٌ عن عیوب نفسِه مسلک روحانیان است تمامت دقت را در منع ازین خصلت بنمائید و ابداً نگذارید احدی جز ستایش از زبانش جاری گردد .

و قوله المحمود : اگر چنانچه از بعضی دوستان قصوری صادر گردید دیگران باید بذیل ستر پوشند و در اکمال نواقص او کوشند نه آنکه ازو عیبجویی نمایند و در حق او ذلّت و خواری پسندند نظر خطا پوش سبب بصیرت است و انسان پر هوش ستّار عیوب هر بنده پر معصیت پرده دری شأن وحوش است نه انسان پر دانش و هوش .

و قوله المحبوب : هر نفسی را باید نظر به آنچه در او ممدوح است نمود در این حالت انسان با جمیع بشر الفت تواند اما اگر بنقائص نفوس انسان نظر کند کار مشکل است .

و قوله الجمیل : اگر نفسی غیبت نفسی نماید این واضح و مشهود است که ثمری جز جمودت و خمودت نیاورد اسباب تفریق است و اعظم وسیلۀ تشتیت اگر چنانچه نفسی غیبت دیگری نماید مستمعین باید در کمال روحانیت و بشاشت او را منع کنند که ازین غیبت چه ثمرۀ و چه فائدۀ .

و قوله الجلیل : از بهائی نفسی به مذمت دیگری لب نگشاید و غیبت را اعظم خطا در عالم انسانی داند زیرا در جمیع الواح بهاءالله مصرح است که غیبت و بدگوئی از دسائس و وساوس شیطانی است و هادم بنیان انسانی شخص مؤمن مذمّت نفسی از بیگانگان نکند تا چه رسد از آشنایان و غیبت دشمنی ننماید تا چه رسد به مذمّت دوست بدگوئی و غیبت صفت سقیم الافکار است نه ابرار و خودپسندی از خصائص اغیار است نه یار .

و قوله العظیم : خاطری نیازارید و کلمۀ سوء بر زبان نرانید اگر از کسی فضائل عالم انسانی و سلوک در رضای الهی مشاهده کنید تمجید کنید والّا صمت و سکوت اختیار نمائید .
و قوله الحکیم : سؤال فرموده بودید که اگر قصوری سرّی از نفس صادر و شخصی دیگر تشهیر دهد چگونه است البته بقدر امکان باید ستر نماید و بچشم خطاپوش بپوشد و نصیحت نماید انّ الله ستّار لعیوب عباده .

و قوله العزیز : مقصود از خطاپوشی خطائی است که ضررش بخود آن شخص است و اما اگر ضررش بغیر رسد و آن غیر مظلوم واقع گردد شخص خطاپوش هر چند در حق متعدّی و ظالم خیر نموده ولی در حق متعدّی علیه مظلوم ظلم کرده مثلا شخص ظالم شخص مظلوم را زخم زند انسان نباید این خطا را بپوشد بلکه باید شهادت و خبر دهد یا نفسی معاذ اللّه تعدّی و جفا بر نفسی نماید البته نباید این خطا را ستر نمود باید نصیحت کرد و اگر از نصیحت راجع نشد باید شهادت داد .

و خطاب به میرزا اسحق خان حقیقی است قوله المبین : ای سهیم و شریک عبودیّت عبدالبهاء نامه رسید سؤال فرموده بودید که خیر خواهی دولت و ملّت به نص قاطع از فرائض دینیه است و همچنین ستّاری و خطاپوسی از لوازم ایقان و ایمان به حضرت احدیت در این صورت چه باید کرد اگر از نفسی خیانتی بدولت و ملت صادر باید ستر نمود یا آنکه بامناء دولت و رؤسای انجمن ملت عرض و بیان کرد حکم اول نص قاطع و واجب الاجراء اما ستّاری در اموری است که ضُرّش بنفس فاعل عائد نه به دولت و ملّت و جمعیت بشریّه و نوع انسانی راجع مثلاً اگر شخصی ارتکاب فسقی نماید یا آنکه عمل قبیحی ازو صادر شود که ضرر راجع بنفس آن شخص است مثل آنکه تعاطی شرب کند یا مرتکب فحشاء گردد در این مقام ستّاری مقبول و خطا پوشی محمود اما اگر نفسی دزدی نماید مال دیگری برباید در این مقام ستر ظلم بر صاحب مال است هر چند در حق سارق ستاری عنایت است ولی حق آن بیچاره مظلوم که اموالش منهوب گردیده عین تعدّی و ظلم است این میزان است که بیان شد و با وجود این نباید پاپی ظهور نقائص ناس شد تحرّی لازم اما به اندازه نه اینکه نفسی شغل و عمل خویش را این قرار بدهد که فلان شخص ظلمی نمود و فلان کس تعدی کرد و از مأمورین چه خیانتی ظاهر شده اوقات خویش را حصر درین نماید این نیز غیر مقبول .

و نیز در کتاب اقدس است قوله الاعلی : عاشِروا یا قوم بالرّوح و الریحان لعمری سیفنی مَن فی الامکان و ما یبقی هو العملُ الطّیبُ و کان اللّه علی ما اقولُ شهیداً یا عبادی اَصلحوا ذاتَ بینکم ثم استمعوا ما ینصحکم به القلمُ الاعلی و لا تتّبعوا جباراً شقیّاً ایّاکم اَن تغرّنکم الدنیا کما عزّت قوماً قبلکم اتتّبعوا جباراً شقیاً ایّاکم اَن تغرّنکم الدنیا کما غرّت قوماً قبلکم اتّبعوا حدودَ اللّه و سننه ثم اسلکوا هذا الصَراطَ الّذی کان بالحقّ ممدوداً انّ الّذین نبذوا البغیَ و الغوی و اتخذوا التّقوی اولئک من خیرةِ الخلق یذکر هم الملأ الاعلی و اهلُ هذا المقام الّذی کان باسم اللّه مرفوعا .